

بجزئی **قریش** تصغیر ترش و آن جانور در یا مکت که جمیع جانورهای دریا از آن  
می ترسند و شتر اسوار و نام قبیل است موقوف به در آن قبیله نصر من کثرت  
از اجداد حضرت رسول علیه السلام و نام مردیست که صاحب قله بود **قوس**  
بالغ و دشت مدینه بعد از آن قریه وینا و شدن آدمی و ستور قریه وینا و بافتن  
ستور و آدمی را بعد از آن غری و خوردن از خفا و از آنجا و بیرون و خوردن آنچه  
بر آن دست یافته شود از طعام برخوان و جمع کردن چیزی و بشنای و شنیدن  
ناقد را و بدست حک کردن چیزی تا بچراستاید شود و رفتن در فراق و نا  
دانا و آنان و خرمای زبون و دلو بزرگ **قنیش** بالغ چیزی چیده شده از زمین  
که از آن قاطی گویند **قش** جمع کردن و پیران کردن خانه و جز آن و گرداندن بر  
چوب سوی خود و جای سواری مانند بود و جمع **قش** بالغ موش  
و رفتن و جمع کردن و افتادن و زدن بعضی و سینه و شتاب انداختن  
آریه درستان باشد و بسیار جمع کردن و رفتن و زدن **قلاش** بالغ  
کوچک و کرفته و تنگ مثل شده و پیشه یلام کله فارسیست **قش** بالغ جمع  
کردن آنچه بر روی زمین باشد از چیزهای ریزه و خورد شده **قاش** بالغ شانه  
درخت خانه و چیزهای ریزه و خورد شده و مردم سفله و خاکس و چیزهای ریزه  
**اقوش** بالغ مرد ریزه اندام و خورد چش موب که حک و در ترکی یعنی جانور  
شکاری آمده **ح الملق قبص** بالغ بر آنکشان گرفتن چیزی و باز داشتن  
از آب خوردن پیش از سیراب شدن و بر جستن زبر ماده و بند در شکار کردن  
و کشیدن آنرا و با کت بعد بسیار از مردم و اصل جمع شده افاه و یک یا دو بالغ  
بزرگ آمده و بعضی در در شکم و در دیگر در گرفتن از خوردن خرمای و هم آمدن و  
شدن رحم ناقه و دمان و مزی که مارک سر و بزرگ شدن تازک سر و بالغ

باشادمان

یا شادمان و آنکه از خوردن خرمای و خوردن **قوص** بالغ شتاب گرفتن  
و جاروب کردن خانه و پد با زدن کسی را و دیدن **قوص** بالغ کزین  
لیک و گرفتن گوشت آدمی بر آنکشان بریدن و گرفتن **قوص** کردن از  
چیز و بالغ مان و رو بهیت زمین نشان **قارص** گوشت مانند برشته  
که زبان کرد با پیر ترش که بر آن شیء تازه بسیار بدوشه تا ترشی او برود  
**اقریص** نوعی از ناخوردن **قش** بالغ درنده صاد بر کسی گرفتن و خوردن  
و خوردن رسانیدن کسی را بچوب خوردن رسیدن در بدن سوی و نشسته و  
بریدن بر رخ و پدید آمدن آتش که سفید و آب رسیدن یا رسیدن یا رسیدن  
یا استخوان آن قصاص مالک جمع و آنچه از پشم بز و کوه سفید بریده شود **قش**  
بفتن بر اوست **قش** جمع معانی که ماکور شد و فصد و کج و فغ و جمع قصه  
و معنی آن که گشت **قصاص** بالغ شکر را بعد از شسته شدن و او را پاره  
یا زستاندن و بالغ سوی پشانی و کوهیست و بالغ درخت کاس شهد  
آنها بخورد و از آن شده حاصل شود و بهر حرکت نماز استخوانه نماز بغض سیرالز  
قصاص و پوند هر دو سرین و بالغ درنده صاد **قاص** بلند و جان قصه  
خوان و بر کسی کشیده و جز پنده **قش** بالغ مردن بجای خود و حرکت و جستن با  
**اقصاص** بالغ جاری که سفید که در حال کشت **قش** بالغ در قصه کردن و دست  
بستن آهورا و نزدیک شدن پاره چیزی به پاره و کوه بلند شدن و بلند آمدن  
و بالغ کوهیست که مان و دهیست به اندازه و بعضی آن بجز مرغ وحش در آن کت و  
ظرفیست که در آن کت کرده بر من بر نوازش و وسیله حراره فلو و ترشی معدن  
از خوردن آب بحر **قصاص** بالغ بز کوهی و چهار است که در حیوانات هم بر  
و توام آنها را خشک سیزد **قش** بالغ بر جستن چیزی و بر آمدن سایه و بر آمدن